فصلنامه علمی ـ پژوهشی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهرا(س)
سال سیزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵، پیاپی ۳۱

بررسی و ارزیابی دیدگاه شهید مطهری درباره حدیث «مجدد دین»

رسول محمد جعفری[۱]

DOI: ۱۰,۲۲۰۵۱/tqh.۲۰۱۶,۲۵۲۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۱۵
تاریخ تصویب:۱۳۹۵/۰۴/۲۶

چکیده

حدیث معروفی از پیامبر(ص) روایت شده که برابر با آن خداوند در هر قرنی کسی را در میان این امت بر می انگیزد تا دین را تجدید کند. این حدیث ابتدا در سنن ابی داود و سپس در بسیاری از جوامع روایی اهل سنت نقل شده و برخی نیز بر صحت حدیث از نظر سند و محتوا اجماع دارند، در شیعه نخستین بار شیخ بهایی آن را گزارش کرده است. شهید مطهری در آثار خود نسبت به اصالت این حدیث تشکیک کرده و آن را از نظر سند به جهت وجود ابوهریره، ضعیف

۱- استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شاهد rasulmohamadjafari@yahoo.com

دانسته است و از جهت مضمون نیز، چهار اشکال بر آن وارد کرده است. به نظر می رسد، این اشکالات در رد حدیث ناتمام باشد، زیرا صرف وجود ابوهریره موجب ضعف حدیث نخواهد بود، چنان که بسیاری از محدثان شیعه از او روایت نقل کرده اند. درباره اشکالات محتوایی نیز: اولا؛ واژه «رأس» در حدیث قید اتفاقی می باشد، ثانیا؛ «مَن» در حدیث از الفاظ عام بوده و بر بیش از یک نفر نیز دلالت دارد، ثالثا؛ اشتباه در تعیین مصادیق دلیلی بر وضع حدیث نخواهد بود. رابعا؛ بنابر دلایلی چند نمی توان روایت مجدد را متأثر از اندیشه فلسفی ایرانیان باستان دانست.

واژه‌های کلیدی: *حدیث «مجدد دین»، شهید مطهری، نقد حدیث.*

۱. مقدمه

حدیث معروفی در منابع حدیثی کهن اهل سنت و در کتب متأخر غیر روایی شیعه – به نقل از منابع عامه – از پیامبر(ص) روایت شده که برابر با آن خداوند در هر سده ای فردی در میان امت ایشان بر می انگیزد تا دین امت را که به کهنگی و فرسودگی دچار شده است، تجدید کند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا». در میان اهل سنت نخستین بار ابو داود سجستانی – صاحب یکی از صحاح سته – آن را روایت کرده و در بین شیعه شیخ بهایی در کتاب کشکول خود از منابع اهل سنت گزارش کرده و به واسطه ایشان به منابع شیعه راه یافته است. این حدیث مورد توجه بسیاری از محدثان و شارحان احادیث قرار گرفته، آنسان که تعبیرهای «مجدد دین» و «مجدد مذهب» از این حدیث اخذ شده و فریقین فراوان به بزرگان دین اطلاق کرده اند.

اگر چه کهن ترین منبعی که حدیث مجدد در آن روایت شده، سنن ابی داود (۲۷۵ ق) (ابی داود، ۱۴۱۰، ج۲، ص۳۱۱) است؛ با این وجود برابر با برخی گزارش ها، پیش از نگاشته شدن حدیث در سنن ابی داود، میان اهل سنت به صورت شفاهی شیوع داشته است؛

چنان که گویند در مجلسی که احمد بن حنبل(۱۶۱-۲۴۱ ق) حضور داشته، وقتی از شافعی (۲۰۴ ق) سخن به میان می آید احمد بن حنبل ضمن ذکر حدیث، عمر بن عبدالعزیز را مجدد دین در رأس سده اول دانسته و امید آن دارد که شافعی مجدد سده دوم باشد(بیهقی، بی تا، ج۱، ص۱۲۱ ؛ ابن عبد البر، بی تا، ص۷۵)[۱]

از این گزارش چنین برمی آید که این روایت حداقل در نیمه دوم قرن دوم هجری در میان اهل سنت متداول بوده است. پس از ابو داود بسیاری از جوامع روایی و غیر روایی این حدیث را نقل کرده اند که در پی نوشت شماره یک بدان اشاره خواهد آمد.

در هیچ یک از منابع متقدمان شیعه، حدیث مجدد نقل نشده است، اما شاید بتوان بر اساس گزارشی کهن رد پای آن را در میان آثار دیرین شیعی باز یافت؛ برابر با گزارش کتاب «*المناظرات بین فقهاء السنة و فقهاء الشیعة*» تألیف مقاتل بن عطیه(م۵۰۵ ق) در مناظره ای که میان عالمی علوی و عالمی عباسی- در عصر دولت سلجوقی و در حضور خواجه نظام الملک- رخ داده است، عالم علوی خطاب به عالم عباسی در دفاع از مکتب جعفری می گوید: «و لِهَذَا سُمِّیَ الشّیعَةُ بِـ«الجَعفَرِیَّةِ» نِسبَةً اِلی مُجَدِّدِ المَذهَبِ وَ هُوَ الاِمَامُ جَعفَرٌ الصَّادِقُ(ع)»(ابن عطیة، ۱۴۱۹، ص۶۳).

---

[۱] - مهم ترین آثار اهل سنت -که پس از ابو داود- این حدیث را نقل کرده اند به ترتیب تاریخی به شرح ذیل می باشند: طبرانی(۳۶۰ق)(۱۴۱۵، ج۶، ص۳۲۴)، عبدالله بن عدی(۳۶۵ ق)(۱۴۰۹، ج۱، ص۱۱۴)، حاکم نیشابوری(۴۰۵ ق)(بی تا، ج۴، ص۵۲۲)، بیهقی(۴۵۸ ق)(بی تا، ج۱، ص۱۲۱)، خطیب بغدادی(۴۶۳ ق)(۱۴۱۷، ج۲، ص۵۹)، ابن عبد البر(۴۶۳ ق)(بی تا، ص۷۵)، ابن عساکر(۵۷۱ ق)(۱۴۱۵، ج۱، ص۳۳۸)، ابن اثیر(۶۰۶ ق)(۱۳۹۲، ج۱۱، ص۳۱۹)، یاقوت حموی(۶۲۶ ق)(۱۴۱۴، ج۲، ص۸۲۶ ؛ ج۶، ص۲۴۱۱)، ابن أنبار(۶۵۸ ق)(۱۴۰۷، ص۱۲۱) ، نووی(۶۷۶ ق)(بی تا، ج۱، ص۵۰۹)، خطیب العمری(۷۴۱ ق)(۱۹۸۵، ج۱، ص۸۱)، مزّی(۷۴۲ ق)(۱۴۰۶، ج۱۲، ص۴۱۳)، طیبی(۷۴۲ ق)(۱۴۱۷، ج۲، ص۶۹۹)، ذهبی(۷۴۸ ق)(۱۴۰۷، ج۲۳، ص۱۷۹)، ذهبی(۱۴۰۶، ج۱۷، ص۱۹۵)، ابن قیم جوزی(۷۵۱ ق)(۱۳۸۸، ج۲، ص۴۱۲)، صفدی(۷۶۴ ق)(۱۴۲۰، ج۲، ص۱۲۵)، ابن کثیر(۷۷۴ ق)(۱۴۰۸، ج۶، ص۲۶۸ ؛ ج۹، ص۲۳۲ ؛ ج۱۰، ص۲۷۶)، زین الدین عراقی(۸۰۶ ق)(بی تا، ج۱، ص۲۰۹)، ابن حجر(۸۵۲ ق)(بی تا، ج۱۳، ص۲۵۱)، سخاوی(۹۰۲ ق) (بی تا، ص۶۸)، سیوطی(۹۱۱ ق) (۱۴۰۴، ج۱، ص۳۲۲)، سیوطی(بی تا-الف، ج۱، ص۲۸۲)، سیوطی(بی تا-ب، ج۱، ص۸۸۳۴) ، متقی هندی(۹۷۵ ق)(۱۴۰۹، ج۱۲، ص۱۹۳)، حلبی(۱۰۴۴ ق) (۱۴۰۰، ج۱، ص۱۱۰)، عجلونی(۱۱۶۲ ق)(۱۴۰۸، ج۱، ص۲۴۳)، آلوسی(۱۲۷۰ ق)(۱۴۱۵، ج۴، ص۸۹ ؛ ج۱۲، ص۳۰۹ ؛ ج۱۶، ص۹۶).

ظـاهرا تعبیر «مجدد مذهب» در این مناظره بر گرفته از حدیث مجدد می باشـد و آن عالم علوی از تعبیر رایج اهل سـنت برای بیان مقصـود خود بهره جسـته است. صرف نظر از این گزارش تاریخی، حدیث مجدد تا قرن یازدهم در منابع شـیعه دیده نمی شـود. در قرن یازدهم قاضـی نورالله شوشتری(۱۰۱۹ ق) در دو اثر خود «*الصوارم المهرقه*» و «*احقاق الحق*» بدون نقل حدیث سـخن ابن اثیر را در شـرح حدیث نقل می کند: «مَا قَالَ ابنُ اَثیرٍ فِی جَامِعِ الأُصُولِ مِن اَنَّ مُجَدِّدَ مَذهَبِ الاِمَامِیَّهِ فِی المِائَهِ الثَّانِیَهِ عَلِیُّ بنُ مُوسَی الرِّضَا (ع)...»[1](قاضـی نور الله، بی تا، ص۲۹۹ ؛ قاضی نور الله، ۱۴۰۹، ص۳۹۱).

اما اولین کسـی که در میان شیعه حدیث را نقل کرده، شیخ بهایی(۱۰۳۱ ق) در کتاب کشکول(بهائی، بی تا –ب، ص۱۵۳) می باشد. شیخ بهایی حدیث را از کتاب شرح «مشکاة» طیبی[2] نقل و توضـیحات صاحب شرح مشکاة و جامع الاصول را ذیل حدیث گزارش کرده اسـت. شـیخ بهایی در اثر دیگر خود «*الوجیزة فی علم الدرایة*» در معرفی شـیخ کلینی سخن ابن اثیر درباره شـیخ کلینی را یادآور می شـود (بهائی، بی تا- الف، ص۷). از نظر شـهید مطهری، شـیخ بهایی نخسـتین کس در شیعه است که از طریق الوجیزه اندیشه مجدد دین را در میان شـیعه وارد کرده است (مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۱، ص۲۴۹). پس از شیخ بهایی، عالمان بسـیاری از شیعه این حدیث را نقل کرده اند که در پی نوشت شماره دو بدان اشاره خواهد آمد.

تا عصـر حاضـر عالمان فریقین نوعا مضـمون این حدیث را پذیرفته اند، اما در عصـر حاضـر برخی در صـحت حدیث تشـکیک کرده و آن را از هر دو جنبه سـند و محتوا نقد کرده اند؛ چنان که در اهل سـنت سـعد محمد حسـن در کتاب «*المهدیة فی الاسـلام*»- که عقیـده شـیعـه را دربـاره مهـدویت را رد کرده و به سـخره گرفته اسـت (حسـن، بی تا،

---

[1]- ابن اثیر پس از گزارش حدیث در کتابش، شـرح مبسـوطی از حدیث ارائه و برای هر یک از مذاهب و هر یک از علوم و فنون اسلامی مجددی را بر می شمارد. به هنگام معرفی مجددان مذهب امامیه؛ محمد بن علی الباقر(ع) را مجدد قرن اول، علی بن موسـی الرضـا(ع)را مجدد قرن دوم، أبو جعفر محمد بن یعقوب الرازی(کلینی) را مجدد قرن سـوم و سید مرتضی - برادر سید رضی - را مجدد قرن چهارم بر می شمارد(ابن اثیر، ۱۳۹۲، ۱۱، ص۳۱۳-۳۲۳)

۲ - طیبی (م ۷۴۳ ق) در کتاب خود، شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بـ«الکاشف عن حقائق السنن» گزارش کرده است (طیبی، ۱۴۱۷، ج۲، ص۶۹۹).

صـــص۱۲۷-۱۳۷)- این حدیث را برســـاخته مدعیان مهدویت در حوالی نیمه قرن دوم می داند (حسن، بی تا، ص ۲۷۰).

در شـیعه اندیشـمند معاصـر اسـتاد شهید مطهری به این حدیث نگاهی انتقادی داشته و آن را از دو جهت سـند و متن به بوته نقد نهاده و با وارد دانسـتن یک اشکال به سند و چهار اشـــکـال بـه محتوای روایـت، آن را از اعتبار ســـاقط می کند(رک: مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۱، صـــص۲۴۷-۲۵۴ ؛ ج۲۵، صـــص ۴۹۵-۵۰۰). آقای مختاری در مقاله ای با عنوان «*حدیث مجدد*»، به تبعیت از شـهید مطهری به نقد سند و مضمون حدیث همت گماشته و آخر الامر حدیث را رد می کند(مختاری، ۱۳۸۲، صص۹۷-۱۱۳).

حال آیا بسـان غالب دانشـمندان، این حدیث را -حداقل اجمالا- باید صحیح دانست؟ یا نقدهای سـندی و متنی شـهید مطهری را پذیرفت و به مجعول بودن آن معتقد شد؟ به نظر می رسـد- چنان که به تفصـیل خواهد آمد- نقدهای ایشـان بر سند و متن حدیث ناتمام می باشـد و نمی توان بر پایه ادله ایشـان حدیث را نامعتبر دانسـت. با توجه به جایگاه برجسـته علمی اسـتاد مطهری و اثر پذیری محققان از ایشـان، بررسـی و ارزیابی اشکالات و نقدهای ایشـان نسـبت به حدیث مجدد مهم به نظر می رسـد. در موضـوع حاضـر به جز مقاله آقای مختاری -که در تأیید و تقویت دیدگاه اسـتاد مطهری سـامان یافته-، پژوهشـی در ارزیابی اشـکالات شـهید مطهری شکل نگرفته است، لذا این تحقیق با روش توصیفی تحلیلی در پی پاســخ به این ســؤال اســت که ارزیابی دیدگاه شــهید مطهری درباره حدیث «مجدد دین» چگونه است؟

جهت بررسی و ارزیابی نظرگاه ایشان، ابتدا دیدگاه و اشکالات ایشان تقریر می شود، سـپس حدیث مجدد در جوامع روایی و دیگر آثار فریقین مأخذ شـناسـی گردیده، آن گاه سـند و مضمون حدیث بررسی و تحقیق شده و در نهایت اشکالات شهید مطهری در هر دو ناحیه سند و متن به بحث گذاشته می شود.

۲. دیدگاه و اشکالات شهید مطهری درباره حدیث

شـــهید مطهری در دو اثر خود بـه نقد حدیث «مجدد دین» پرداخته اســـت؛ یکی در ســـخنرانی انجمن مـاهـانه دینی تحت عنوان «احیای فکر دینی» که بعدها تحت عنوان مقاله «احیـای فکر دینی» در کتـاب *ده گفتـار* بـه چـاپ رســـیـده اســـت(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، صص۴۹۵-۵۰۰)، دوم در سخنرانی که در ماه رمضان سال ۱۳۴۵ در مسجد «اتفاق» داشته و در جلـد اول کتـاب «*اســـلام و نیـازهای زمان*» انتشـــار یافته اســـت(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۱، صص۲۴۷-۲۵۴).

گفتنی اسـت تفاوتی بنیادین نسبت به نقد حدیث در آن دو وجود ندارد و بسان برخی دیگر از سـخنرانی های اسـتاد شـهید به مناسبت مقتضی، تکرار شده است، مع ذلک مطالب ســـخنرانی دوم غنی تر و منقح تر ارائه گردیده اســـت. لازم به ذکر اســـت ایشـــان در کتاب «*نهضـت های اسـلامی در صـد سـاله اخیر*»، بعدها نگاشـته اند اشاره ای گذرا به این حدیث داشته و آورده است:

«هرچند این حدیث از نظر سند، اساسی ندارد و از نظر تاریخی هم تأیید نمی شود و ما در جـای دیگر بـه نقـد این حدیث و این تفکر پرداخته ایم، ولی شـــیوع و رواج و قبول این اندیشـه در میان مسـلمانان بیانگر این حقیقت اسـت که مسـلمانان لااقل در فاصله یک قرن، انتظار مصـــلح یا مصـــلحان داشـــته اند و عملًا برخی نهضـــتها را نهضـــتهای اصـــلاحی تلقی می کرده اند. این اسـت که می گوییم: اصلاح و مصلح و نهضت اصلاحی و تجدد فکر دینی که اخیراً مصـطلح شـده اسـت، یک آهنگ آشنا به گوش مسلمانان است» (مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۴، ص۲۷).

شـــهیـد مطهری حـدیـث را، بـا دو معیـار نقـد بیرونی(نقد ســـندی) و نقد درونی(نقد محتوایی) تضـعیف کرده اسـت؛ چنان که به تفصیل خواهد آمد شیوه ایشان در نقد بیرونی، نقد سـند به دلیل جاعل فرض کردن راوی و در نقد درونی، عرضـه مضـمون روایت بر دو معیار برون دینی: عقل و تاریخ است.

نخسـتین نقد شـهید مطهری به سـند حدیث اسـت، آن جا که ابو هریره ناقل مسـتقیم روایت می باشد؛ ایشان می گوید ابوهریره همان وَضّاع و کذّاب معروفی است که از رسول خدا (ص) این حدیث را نقل کرده اســـت (رک: مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، ص۴۹۶). ایشـــان

چون فرصت کافی جهت بررسی وضعیت باقی راویان زنجیره حدیث را نداشته است، بدین سبب در ادامه گفته است: «باقی راویان سند در سایر افرادی که از ابوهریره نقل کرده‌اند موفق نشدم تحقیقی بکنم که آن ها چه جور اشخاصی هستند» (مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، ص۴۹۶).

نقد دوم شهید مطهری بر متن و محتوای حدیث است؛ ایشان اشکالاتی چند را بر آن وارد می داند، با بررسی و تحلیل آن ها در چهار محور دسته بندی می شوند: سه محور به سه اشکال از ناحیه مصداق ها مرتبط می شود و یک محور به اشکالی در اثر پذیری از اندیشه مجددِ هزاره باز می گردد:

شهید مطهری پیش از بیان اشکالات مرتبط با مصادیق حدیث، مجددانی که برخی عالمان شیعی برشمارده اند، یادآور می شود: در اول قرن دوم امام باقر (ع) است، در اول قرن سوم امام رضا (ع)، در اول قرن چهارم کلینی، در اول قرن پنجم سید مرتضی یا شیخ مفید، در اول قرن ششم شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان، در اول قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی، در اول قرن هشتم علامه حلّی، در اول قرن نهم شهید اول، در اول قرن دهم محقق کَرَکی، در اول قرن یازدهم شیخ بهایی، در اول قرن دوازدهم مجلسی، در اول قرن سیزدهم وحید بهبهانی، در اول قرن چهاردهم میرزای شیرازی(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، ص۴۹۷).

آن گاه، اشکال اول را در این می داند که برابر با حدیث، مجددان باید در ابتدای هر قرن باشند، اما برخی از مجددان یاد شده چنین نیستند، چنان که خواجه طوسی را نمی توان مجدّد قرن هفتم شمرد، زیرا تولد خواجه در اوایل قرن هفتم و ظهور و نبوغش در نیمه قرن هفتم، وفاتش در نیمه دوم آن قرن(سال ۶۷۲) است(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، ص۴۹۷).

دومین نقد به مصداق ها، این است که برخی از مجددان که سهم بسزایی در احیای دین داشته اند، تنها به دلیل آن که در ابتدای قرن نبوده اند به شمار نیامده اند، چنان که در میان ائمه اطهار (ع)، امام حسین (ع) و امام صادق (ع) بیش از دیگران باید «مجدّد» شمرده شوند، زیرا هرکدام از این دو بزرگوار از جنبه خاصی توفیق تجدید و احیاء پیدا کردند، اما چون با آن حساب ساختگی منطبق نبوده، از قلم افتاده اند. همچنین بسیاری از علمای دیگر

را که شاید بیشتر خدمت کرده‌اند به دلیل قرار گرفتن در وسط قرن، جزء مجدّدان حساب نکرده‌اند(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، ص۴۹۷).

سومین اشکال به مصداق ها، برشمردن افرادی هستند که به هیچ روی شایستگی عنوان مجدد را ندارند، چنان که ملا هاشم خراسانی - صاحب منتخب التواریخ- چنین کرده و برخی از خلفا و سلاطین را از تجدیدکنندگان دین به حساب آورده است: وی برای اوایل قرن دوم عمر بن عبد العزیز، اول قرن سوم مأمون، اول قرن چهارم المقتدر، اول قرن پنجم عضدالدوله دیلمی، اول قرن ششم سلطان سنجر سلجوقی، اول قرن هفتم هلاکوخان مغول، اول قرن هشتم شاه خدابنده -که آن هم از مغول است-، اول قرن نهم امیر تیمور گورکانی، اول قرن دهم شاه اسماعیل صفوی، اول قرن یازدهم شاه عباس صفوی، اول قرن دوازدهم نادرشاه افشار، اول قرن سیزدهم هم فتحعلیشاه را مجددان دین دانسته است(مطهری، ۱۳۸۱،ج۲۱، ص۲۵۰).

نقد چهارم استاد شهید به اثرپذیری اندیشه مجدد صد ساله از اندیشه فلسفی ایرانیان باستان و هندی ها است و آن ظهور یک مصلح در رأس هر هزاره می باشد؛ ایشان در مقاله «احیای فکر دینی» اظهار داشته است:

این تفکر که هر صد سال یک مجدّد باید ظهور کند زمینه را مساعد کرده برای قبول تفکر دیگری که گفته شده هر هزار سال یک نفر ظهور خواهد کرد و آن مستمسکی برای فرقه های گمراه چون بهاییت شده است. این تفکر در فلسفه ایرانی های قدیم و هندی ها بر اساس طبیعیات قدیم ریشه دارد، آن طبیعیات نیز اولاً غلط بوده و ثانیاً از آن طبیعیات استنتاج این تفکر غلط است(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، ص۴۹۸).

شهید مطهری در کتاب «*اسلام و نیازهای زمان*» نیز بیان داشته است: این تفکر که در هر هزار سال یک بار یک مجدّد دین می آید، به اسلام ربطی ندارد، در ایران قبل از اسلام زرتشتی ها معتقد بودند که ، مصلحی که لقب آن «هوشیدر» است در رأس هر هزار سال ظهور کرده و در ایران احیایی به ثمر می رساند(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، صص ۲۵۰-۲۵۱).

۳. بررسی و ارزیابی اشکال سندی شهید مطهری

ابو داود سجستانی حدیث را با سند خود چنین گزارش می کند: «حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ الْمَهْرِيُّ أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ شُرَاحِيلَ بْنِ يَزِيدَ الْمَعَافِرِيِّ عَنْ أَبِي عَلْقَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ فِيمَا أَعْلَمُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا». ابو داود در انتهای حدیث می نویسد: «قَالَ أَبُو دَاوُد رَوَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شُرَيْحٍ الْإِسْكَنْدَرَانِيُّ لَمْ يَجُزْ بِهِ شَرَاحِيلَ»(ابی داود، ۱۴۱۰، ج۲، ص۳۱۱).

دیگر گزارشگران حدیث، جملگی متأخر از ابو داود بوده و با طرق مختلف خود روایت را به عبد الله بن وهب رسانده اند و راویان پس از او تا ابو هریره یکسان می باشند. درباره سند حدیث چهار مسأله قابل طرح است:

الف- وضعیت سند حدیث از دیدگاه اهل سنت؛

ب- جایگاه ابوهریره(بررسی و ارزیابی اشکال سندی شهید مطهری)؛

ج- تعبیر «فِيمَا أَعْلَمُ» که پس از آخرین راوی(ابوهریره) و قبل از نقل حدیث از رسول خدا(ص) آمده است؛

د- عبارت پایانی حدیث از ابو داود: «قَالَ أَبُو دَاوُد رَوَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شُرَيْحٍ الْإِسْكَنْدَرَانِيُّ لَمْ يَجُزْ بِهِ شَرَاحِيلَ».

۳-۱. وضعیت سند حدیث از دیدگاه اهل سنت

سند حدیث، طبق معیارهای درایهٔ الحدیثی، مفرد می باشد؛ چنان که طبرانی پس از گزارش حدیث می نویسد: «لَا يُرْوَى هَذَا الْحَدِيثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ[وَ آلِهِ] وَسَلَّمَ إِلَّا بِهَذَا الْإِسْنَادِ، تَفَرَّدَ بِهِ ابْنُ وَهْبٍ» (طبرانی، ۱۴۱۵، ج۶، ص۳۲۴).

تمام رجال این روایت برابر با معیارهای رجالی اهل سنت، ثقه می باشند: ابوهریره، صحابه پیامبر(ص)می باشد، عامه تمامی صحابه را عادل می دانند(العجلی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص۹۳)، أبو علقمه مصری مولی بنی هاشم، ثقه(ابن حبان، ۱۳۹۳، ۵: ۵۷۶) و احادیثش صحیح دانسته شده است(مزی، ۱۴۰۶، ج۳۴، ص۱۰۲)، شراحیل بن یزید معافری مصری، ثقه می باشد(ابن حبان، ۱۳۹۳، ج۶، ص ۴۵۰)، سعید بن أبی أیوب مصری، ثقه(رازی،

۱۳۷۱، ج۴، ص۶۶ ؛ ابن حبان، ۱۳۹۳، ج۶، ص۳۶۲ ؛ مزی، ۱۴۰۶، ج۱۰، ص۳۴۴)، عبد الله بن وهب، ثقه و صدوق(مزی، ۱۴۰۶، ج۱۶، صص۲۸۳-۲۸۴) و سلیمان بن داود مهری، ثقه(مزی، ۱۴۰۶، ج۱۱، ص۴۱۰) معرفی شده اند.

پیشوایان حدیثی اهل سنت به این روایت اعتماد کرده اند(سخاوی، بی تا، ص۶۸). سیوطی در کتاب مرقاة الصعود إلی سنن أبی داود، حاکم و بیهقی را از متقدمان و ابن حجر را از متأخران قائل به صحت حدیث می داند(سیوطی، بی تا- ج، ص۱۴۶). فتنی در تذکرة الموضوعات می نویسد: حفاظ بر آن اعتماد داشته، طبرانی آن را روایت کرده، رجال آن ثقه بوده و حاکم صحیح دانسته است(فتنی، بی تا، ص۹۱)، آلبانی نیز آن را از احادیث صحیح می داند(آلبانی، بی تا، ج۲، ص۱۴۲).

۳-۲. جایگاه ابوهریره (بررسی و ارزیابی اشکال سندی شهید مطهری)

ابوهریره از نگاه عالمان شیعی، متهم به جعل و وضع حدیث می باشد و آنسان که رفت اولین نقدی که شهید مطهری بر حدیث وارد می داند وجود ابو هریره در سند است و از او با تعبیرات «کذاب و وضاع معروف» یاد می کند(مطهری، ۱۳۸۱، ج۲۵، ص۴۹۶)

مع الوصف به نظر می رسد این نقد، دلیلی استوار برای نفی حدیث مجدد نیست؛ چرا که اگر چه ابو هریره از جاعلان حدیث و مزدور معاویه و جریان اموی بوده (رک: ابن ابی الحدید، ۱۴۰۹، ج۴، ص۶۳ ؛ ابور یه، بی تا، صص۲۰۷-۲۱۱) و حتی احادیثی علیه امام علی(ع) وضع کرده(ابن ابی الحدید، ۱۴۰۹، ج۴، ص۶۳ ؛ ابور یه، بی تا، صص۲۳۶- ۲۴۰)، اما برابر با قاعده «الکذوب قدیصدق» نمی توان مطلق مرویات راوی جاعل را برساخته قلمداد کرد(غفاری، ۱۳۶۹، ص۷۲)، از این روی بزرگان حدیثی شیعه در آثار خود فراوان از ابوهریره حدیث نقل کرده اند.

شیخ صدوق، در بسیاری از آثار خود از جمله: توحید(۱۳۹۸، ج۲۶، صص۲۱۹ و ۴۰۰)، خصال(۱۳۶۲، ج۱، صص۳۱ و۳۲ و۳۸ و۷۶ و۷۸ و۱۰۷ و۱۶۴)، امالی(۱۴۱۷، ج۲، صص۲۱۵ و۳۶۱ و۳۶۵ و۳۸۶)، علل الشرایع(۱۳۸۵، ج۱، صص۱۵۵ و۱۷۲ و۲۴۷ و۵۲۸)، معانی الاخبار(۱۳۶۱، صص۶۴ و۲۲۹ و۲۷۵)، شیخ مفید در امالی(۱۴۱۴-ب، ص۱۱۱)، الاختصاص(۱۴۱۴-الف، ص۱۲۴)، سید رضی در المجازات النبویه(۱۳۸۰، ص۲۰۶)، سید

مرتضی در الانتصار(۱۴۱۵، ص۸۷) و الناصریات(۱۴۱۷، ص۹۸)، شیخ طوسی در تهذیب الاحکام(۱۳۶۵، ج۴، صص۱۵۲ و۳۱۵)، امالی(۱۴۱۴، صص۵۶ و۷۴ و۸۹ و۱۲۹) و الغیبة(۱۴۱۱، صص۵۸ و ۱۸۰) سند روایات خود از طریق ابو هریره به پیامبر(ص) رسانده اند.

به علاوه از ابوهریره نصوصی در باب امامت امامان شیعه(خزاز رازی، ۱۴۰۱، صص۷۹-۱۰۰)[۱]، روایاتی در فضائل ائمه (ع)[۲] گزارش شده است و نیز وی راوی حدیث غدیر(صدوق، ۱۳۷۶، ص۲) و حدیث ثقلین(صدوق، ۱۳۹۵، ج۱، ص۲۳۵) می باشد.

گفتنی است شهید مطهری خود نیز در برخی آثارش از ابو هریره حدیثی نقل کرده و بدان استناد می کند؛ ایشان در کتاب حجاب ذیل عنوان خواستگاری سه روایت آورده که یکی از آن ها از ابوهریره راوی حدیث است[۳](مطهری، ۱۳۸۱، ج۹، ص۵۳۲). در صورتی که روایات ابوهریره یکسر مجعول باشد احادیث اشاره شده از این قاعده مستثنا نخواهد بود.

بنابراین باید میان منقولات ابوهریره تفصیل قائل شد و نمی توان به مجرد این که وی در سند روایات قرار دارد، آن را موضوع و مجعول تلقی کرد، چنان که آقای مسعودی در کتاب وضع و نقد حدیث نوشته است: میان جاعل بودن راوی و جعلی بودن هر روایت ملازمه ثابت و دائمی وجود ندارد و این گزاره که هر گاه راوی جاعل باشد، همه سخنان و نوشته های او جعلی است، صحیح نیست(مسعودی، ۱۳۸۸، ص۲۲۷).

---

[۱]- خزاز رازی در کتاب «کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر»، در بابی تحت عنوان « باب ما جاء عن أبی هریرة عن النبی ص فی النصوص علی الأئمة الاثنی عشر»، هفت روایت از ابوهریره گزارش کرده است(خزاز رازی، ۱۴۰۱، صص۷۹-۱۰۰)

[۲]- برای نمونه رک: صدوق، ۱۳۶۱، ص۶۴ ؛ صدوق، ۱۳۸۵، ج۱، ص۱۷۸ ؛ طوسی، ۱۴۱۴، صص۲۵۱ و ۳۸۰ و۵۱۳ ؛ ابن حَیُّون، نعمان بن محمد مغربی، ۱۴۰۹، ج۳، ص۱۳ و ۶۰ و۷۵ و۷۶ و۸۱ و۹۷ و۱۰۲ و۱۰۶ و۱۱۲.

[۳]- عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ النَّبِیِّ (ص) فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَنَظَرْتَ إِلَیْهَا؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَاذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَیْهَا فَإِنَّ فِی أَمِینِ الْأَنْصَارِ شَیْئًا.

۳-۳. تعبیر «فِیمَا أَعْلَمُ»

جمله «فیما أعلم» در برخی از نقل ها، پس از ابوهریره ذکر شده است، بنابراین با سند حدیث مرتبط می باشد؛ شارحان روایت، مدلول عبارت را یقین راوی(سعد بن ابی ایوب یا ابو علقمه) در موصول بودن حدیث تفسیر کرده اند؛ سخاوی آن را سخن سعد بن ابی ایوب دانسته و می نویسد:

«و قوله فیما أعلم لیس بشک فی وصله بل قد جعل وصله معلوا له»[1](سخاوی، بی تا، ص۶۸)، عظیم آبادی این تعبیر را به ابو علقمه نسبت داده و می نویسد: «فیما أعلم: الظاهر أن قائله ابو علقمه یقول فی علمی ان ابا هریره حدثنی هذا الحدیث مرفوعاً[2] لا موقوفاً علیه[3]»(عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج۱۱، ص۲۵۹). به هر حال این سخن خواه از سعد بن ابی ایوب و خواه از ابو علقمه باشد، مؤیدی بر مسند بودن روایت قلمداد می گردد.

۳-٤. عبارت «قَالَ أَبُو دَاوُد رَوَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شُرَيْحٍ الْإِسْكَنْدَرَانِيُّ لَمْ يَجُزْ بِهِ شَرَاحِيلَ»

این عبارت سخن ابو داود در پایان گزارش حدیث است. سخاوی و به تبع او عظیم آبادی در توضیح آن می نویسند: معنای کلام وی(ابو داود) این است که حدیث را عبد الرحمن بن شریح از شراحیل نقل کرده چنان که سعد بن ابی ایوب از شراحیل نقل کرده است؛ اما چون عبد الرحمن بن شریح از سند خود ابوعلقمه و ابوهریره را حذف کرده، حدیث وی معضل گردیده لذا شراحیل نقل حدیث از طریق عبد الرحمن را جایز ندانسته است؛ بنابراین حدیث از طریق سعد ابن ابی ایوب(نقل موجود در سنن ابی داود) موصول و از طریق عبد

۱- ترجمه عبارت: مراد سعد بن ابی ایوب از تعبیر «فِیمَا أَعْلَمُ» این است که شکی در موصول بودن روایت وجود ندارد بلکه موصول بودن روایت را مایه علوّ سند قرار است.

۲- مراد از حدیث مرفوع در این عبارت، حدیثی است که قول یا فعل یا تقریر پیامبر(ص)به ایشان منتهی گردد(ابن حجر، ۱۴۲۲، صص۶۴-۶۷).

۳- ترجمه عبارت: ظاهرا تعبیر «فِیمَا أَعْلَمُ» متعلق به ابو علقمه می باشد و مقصودش این است که یقین دارم که ابوهریره این حدیث را به صورت مرفوع- و نه موقوف - روایت کرده است.

الرحمن بن شریح معضل می باشد. مضاف بر آن وثاقت سعد بن ابی ایوب- برخلاف عبدالرحمن بن شریح- مورد اتفاق عالمان رجال است(سخاوی، بی تا، ص۶۸ ؛ عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج۱۱، ص۲۶۷).

٤. بررسی مضمون حدیث و ارزیابی اشکالات محتوایی شهید مطهری

چنان که گذشت شهید مطهری در بخش نقد محتوایی حدیث، سه اشکال از ناحیه مصداق ها و یک اشکال در اثر پذیری اندیشه مجدد از بیگانگان، وارد می دانست:

اشکال اول در مصادیق، عدم انطباق بسیاری از مصداق های یاد شده با آغاز قرن ها است؛ توضیح آن که واژه «رأس»(عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ) در حدیث بر ظهور مجددان دین در ابتدای هر قرن دلالت دارد، در حالی که برخی از مصداق های یاد شده در اواخر و اواسط قرن بوده است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که واژه «رأس» را لغت نامه های معتبر زبان عربی، چنین شناسانده اند: «رَأْسُ كل شيء: أعلاه»(والاترین هر چیزی را رأس آن گویند)(فراهیدی، ۱۴۱۰، ج۷، ص۲۹۴ ؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج۱۳، ص۴۵ ؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج۶، ص۹۱ ؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج۸، ص۲۹۷). در این میان فیومی نخستین کسی است که واژه «رأس» را به معنای ابتدای زمان ذکر کرده است: «رَأْسُ الشَّهْرِ: أَوَّلُه» (فیومی، ۱۴۱۴، ص۲۴۵). زبیدی معنای ابتدا را برای این واژه، استعمال مجازی می داند(و مِن المَجَازِ: الرَّأْسُ مِن الأَمْرِ: أَوَّلُهُ)(زبیدی، ۱۴۱۴، ج۸، ص۲۹۹).

همچنین نوشته است: «وَ رَأْسُ الشَّيْءِ: طَرَفُه» که در این صورت بر ابتدا و انتها می تواند دلالت کند، در ادامه نیز احتمال معنای انتها را آورده است: «و قیل: آخِرُه»(زبیدی، ۱۴۱۴، ج۸، ص۳۰۱). در روایات واژه «رأس» در هر دو معنای ابتدا و انتها به کار رفته است؛ ابتدا مانند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ»(سید رضی، ۱۳۸۰، ص۲۰۶)، و انتها، مانند: «عن عَبْد اللَّهِ بْن عُمَرَ قَالَ صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَسَلَّمَ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ

فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ»[1](بخاری، ۱۴۰۱، ج۱، ۳۷ ؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ج۵، ص۳۷۳).

شارحان این حدیث، عبارت « رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ» را به معنای «عِنْد اِنْتِهَاء مِائةِ سَنَةٍ» نوشته اند(ابن حجر، بی تا، ج۱، ص۱۸۹ ؛ مبارکفوری، ۱۴۱۰، ج۶، ص۴۳۴).

در حدیث مجدد، ابن اثیر(م ۶۰۶ ق) و به پیروی از او، طیبی واژه «رأس» را به معنای انتهای سده دانسته و نوشته اند مراد این است که سده تمام گردیده باشد و مجدد زنده و مرجعیت علمی داشته باشد(ابن اثیر، ۱۳۹۲، ج۱۱، ص۳۲۳ ؛ طیبی، ۱۴۱۷، ج۲، ص۷۰۰). و در دو اثر اخیر و نوع کتبی که به شرح این حدیث پرداخته اند، سخن ابن اثیر که عمرو بن عبد العزیز را در جرگه مجددان قرن اول آورده، گزارش کرده و بر آن صحه گذاشته اند. بدیهی است که مراد آغاز قرن نمی باشد، چرا که آغاز قرن نخست متعلق به بنیان گذار آن، رسول خدا(ص) است و به علاوه عمرو بن عبد العزیز، اساسا متولد نشده بود.

اما به نظر می رسد واژه «رأس» در این حدیث قید اتفاقی- و نه قید احترازی- باشد؛ در این صورت ظهور مجدد می تواند در ابتدا یا اواسط یا انتهای هر سده باشد(رک: عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج۱۱، ص۲۶۳). در این صورت به ابتدا یا انتهای قرن محدود نمی شود و هر گاه با فاصله گرفتن مردم از دوران نبوت و یا مجدد سابق، به مجدد نیاز افتد، ظهور می کند (مجلة البیان، ۱۴۰۶، ج۱، ص۱۰).

دومین اشکال در مصداق ها آن است که برخی از مجددان مهم مانند امام حسین(ع) و امام صادق(ع) و بسیاری از علما که سهم بسزایی در احیای دین داشته اند، تنها به دلیل آن که در ابتدای قرن نبوده اند به شمار نیامده اند. این نقد آن گاه پذیرفته خواهد بود که از سویی ظهور مجدد در هر قرنی در یک تن منحصر بوده و از سوی دیگر مصادیق یاد شده قطعی تلقی گردند، اما هر دو طرف این تحلیل خدشه پذیر است، در رد طرف اول، باید گفت ممکن است در یک سده چند عالم برجسته ظهور کرده و با عنایت به خدمات شایانی

۱- عبد الله بن عمر گوید: ما به در اواخر حیات پیامبر(ص) به امامت ایشان نماز عشاء را گزاردیم، چون نماز خود را به پایان رساند، فرمود: آیا در این شب دانستید که در انتهای این سده هیچ یک از شما که الان حاضر هستید وجود نخواهید داشت.

که به دین داشته اند، شایستگی اطلاق عنوان مجدد را داشته باشند؛ چنان که «مَن» موصول در حدیث از الفاظ عام بوده و از حیث دلالت بر بیش از یک نفر نیز اطلاق می شود.

بنابراین محتمل است یک سده چندین مجدد باشد و اثبات این عنوان برای یک تن نفی ماعدا نمی کند(رک: ابن اثیر، ۱۳۹۲، ج۱۱، ص۳۱۹ ؛ طیبی، ۱۴۱۷، ج۲، ص۶۹۹ ؛ ذهبی، ۱۴۰۷، ج۲۳، ص۱۸۰ ؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۸، ج۶، ص۲۸۷ ؛ ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج۱۳، ص۲۵۱ ؛ مناوی، ۱۴۰۵، ج۲، ص۳۵۷ ؛ عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج۱۱، ص۲۶۴). ابن اثیر دلالت «مَن» را بر عموم، اَولی می داند(ابن اثیر، ۱۳۹۲، ج۱۱، ص۳۱۹)، از نظر ذهبی نیز دلالت آن بر جماعتی در هر قرن، اقوی است(۱۴۰۶، ج۱۴، ص۲۰۳).

چنین برداشتی در برخی آثار دانشیان و حدیث پژوهان شیعه نیز نمایان است، چنان که آقای سید محمدرضا جلالی حسینی در مقاله ای تحت عنوان «مجددو المذهب و سماتهم البارزة» صفی طولانی از مجددان قرن هفتم یاد می کند، ایشان علمای مکتب حله(آل طاووس، آل محقق و آل مطهر) و علمای مکتب ری(از جمله آل بویه) را مجددان قرن هفتم می داند(جلالی حسینی، ۱۴۱۲، ج۲۸، ص۹۸).

اما در رد طرف دوم، باید گفت که تعیین مجدد، بر اساس گمانه زنی عالمان معاصر او است که با توجه به ویژگی ها و خدمات علمی ای که آن مجدد داشته، انتخاب می شود(مبارکفوری، ۱۴۰۴، ج۱، ص۳۴۰). بنابراین تعیین و ذکر مصادیق مجدد، امری است که با توجه به تلاش ها و مجاهدت های علمی و دینی یک چهره برجسته در طول زندگیش، صورت می پذیرد و گاه در تعیین مصداق اختلاف نظر بوده و عالمان از زاویه ای و یا بر اساس دیدگاه خود شخصیتی را به عنوان مجدد یاد می کند که گاه نیز برای یک سده چندین مجدد محسوب برشمرده اند؛ مثلا علامه مجلسی در بحار الانوار ذیل معرفی شیخ بهایی سخن سید علی خان ابن معصوم را که در آن شیخ را مجدد قرن یازدهم بر شمرده نقل می کند (مجلسی، ۱۴۱۳، ج۱۰۶، ص۱۰۸) ولی در اثر دیگر خود «اوزان المقادیر» پدر خویش – محمد تقی مجلسی- را مجدد قرن یازدهم می داند (مجلسی، بی تا،

ص۱۳۱). حال در این بین حتی ممکن است که نسبت به ذکر مجددی مهم غفلت شود، این غفلت از مصادیق نمی تواند دلیلی استوار بر نفی حدیث باشد.[۱]

سومین اشکال به مصداق ها، برشمردن افرادی هستند که به هیچ روی صلاحیت عنوان مجدد را ندارند؛ چنان که برخی چون صاحب منتخب التواریخ سلسله ای از خلفا و سلاطین را مجددان دین به حساب آورده‌اند که در جنایات برخی از آنان مانند هلاکوخان مغول و امیر تیمور گورکانی تردیدی وجود ندارد.

در پاسخ به این اشکال باید گفت اگرچه صاحب منتخب التواریخ و دیگرانی چون او در به حساب آوردن خلفا و پادشاهان ظالم در زمره مجددان به خطا رفته اند مع ذلک نباید میان مفهوم یک سخن و مصادیق آن خلط شود و با خطای امثال ملا هاشم خراسانی در منتخب التواریخ دلیلی بر مجعول بودن حدیث حکم راند.

در صورتی که تعیین مصادیق ناصوابی مستمسکی برای رد حدیثی باشد، باید احادیث صحیح فراوانی که برای آن ها مصادیق ناصواب برشمرده اند، مجعول به حساب آورد؛ چنان که در برخی روایات، تعداد ائمّه و خلفا و زمامداران بعد از آن حضرت تعیین شده، ولی نامی از ایشان به میان نیامده است، از جمله در روایتی عبد اللّه بن مسعود از پیامبر(ص)می پرسد که این امّت چند خلیفه خواهد داشت؟ آن حضرت فرمود: «اثنی عشر

---

[۱] - پس از شیخ بهایی، سید علی خان مدنی شیرازی معروف به ابن معصوم(م ۱۱۲۰ ق) در کتاب «سلافة العصر فی محاسن الشعر بکل مصر»، شیخ بهایی را «مجدد دین الامه علی رأس القرن الحادی العشر» می داند(مدنی شیرازی، ۱۴۱۸، ص۱۷۲). شیخ حر عاملی(م ۱۱۰۴ ق) در امل الآمل(۱۴۰۹، ج۱، ص۱۵۷)، علامه مجلسی(م۱۱۱۱ ق) در بحارالانوار(۱۴۰۳، ج۱۰۶، ص۱۰۸)، تعبیر سید علی خان مدنی را درباره ی شیخ بهایی - ضمن معرفی ایشان - نقل کرده اند. گفتنی است تألیف «سلافة العصر» در سال۱۰۸۱ قمری پایان یافته است(مدنی شیرازی، ۱۴۱۵، ج۱، ص۱۶). فاضل هندی(م ۱۱۳۵ ق) در رساله ی چهار آینه ی خود ترجمه حدیث را نقل و خود را مجدد قرن دوازدهم بر شمارده است(مختاری، ۱۳۸۲، صص۹۹-۱۰۰)، علامه بحر العلوم(م ۱۲۱۲) در کتاب رجال خود و در شرح حال سید مرتضی حدیث و مصادیق مجددان را از جامع الاصول ابن اثیر نقل می کند(بحر العلوم، ۱۳۶۳، ج۳، صص۱۱۸-۱۲۷). سیدعلی بروجردی (م ۱۳۱۳) در طرائف المقال(بروجردی، ۱۴۱۰، ج۲، ص۵۲۳)، میرزای نوری(م ۱۳۲۰) در خاتمه ی مستدرک الوسائل(نوری طبرسی، ۱۴۰۸، ج۳، ص۲۷۳)، شیخ عباس قمی(م ۱۳۵۹) در کتاب الکنی و الالقاب(بی تا، ج۳، صص۱۲۰-۱۲۱)ذیل ترجمه شیخ کلینی سخن ابن اثیر را درباره ی وی - مجدد قرن سوم بودن ایشان - بیان کرده اند.

کعدّهٔ نقباء بنی إسـرائیل»(ابن حنبل، بی تا، ج۱، ص۳۹۸) در این گونه احادیث، شـارحان و صـاحب نظران اهل سـنّت به اختلاف نظر دچار آمده و نتوانسـته‌اند معنایی در خور عقاید مقبول در مکتـب خلفـا برای آن بیـابنـد و دقیقـا معیّن کننـد که این دوازده تن چه کسـانی هستند؟

ابن عربی در شرح سنن ترمذی می گوید: «ما خلفای پس از رسول خدا را می شماریم، اینـان را چنین می یـابیم: ۱. ابو بکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی ۵. حسـن ۶. معاویه ۷. یزید بن معاویه ۸. معاویهٔ بن یزید ۹. مروان ۱۰. عبد الملک بن مروان ۱۱. ولید ۱۲. سـلیمان ۱۳. عمر بن عبد العزیز۱۴. یزید بن عبد الملک ۱۵. مروان بن محمّد بن مروان ۱۶. سـفّاح ۱۷. منصور ...»(رک: عسکری، ۱۳۸۲، ج۲، صص۲۴۵-۲۴۶).

نقد چهارم اسـتاد شـهید به اثرپذیری اندیشـه مجدد صـدساله از اندیشه فلسفی ایرانیان باستان و هندی ها است و آن ظهور یک مصلح در رأس هر هزاره می باشد، «هوشیدر» لقب آن کسـی اسـت که باید رأس هر هزار سال ظهور کرده و در ایران احیایی کند، با نفوذ این اندیشـه به فلسـفه اسـلامی نتایج غلطی از آن اخذ شده است و این استنتاجات غلط تا آن جا پیش رفته که مسـتمسـکی برای فرقه های گمراه گردیده است. در پاسخ به این اشکال شهید مطهری باید گفت:

اولا؛ آن چه در آثار زرتشـتیان مطرح می شـود، انگاره «سـال عالم» اسـت که دارای دوازده ماه و هر ماه آن معادل هزار سـال معمولی اسـت. تصـور رایج زرتشتیان این است که زرتشت در آغاز ماه دهم این چنین سالی می زیسته و می پنداشتند در پایان این هزاره شاهد ظهور نخسـتین نجات دهنده جهانی «اوخشـیت ارت»[1](هوشـیدر) می باشـند(مری بویس، ۱۳۷۴، ص۲۶۱).

کرسـتین سـن در کتاب «ایران در زمان سـاسـانیان» می نویسـد: «بنابر اصـول اعتقادی زرتشـتیان، عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سـال اسـت، سـه هزار سـال پس از ظهور انسان، زرتشت برای تعلیم خلایق و هدایت آنان به دین بهی ظهور کرد. در موقع ظهور او بیش از سـه هزار سـال از عمر دنیا باقی نمانده بود. در آخر هر هزار سـال از ذریه زرتشـت که در دریاچه‌ای

---

۱ -Ukhsyat ereta

پنهان است، یک نفر منجی یا سومیانس(در اوستا: سوشیانت) به طور خارق العاده قدم به عالم هستی می نهد. در وقت تولد آخرین منجی که سوشیانس خاص باشد. جنگ قطعی بین خیر و شر در می گیرد» (کرستین سن، ۱۳۶۸، صص ۲۱۴-۲۱۶).

آقای پور داوود- اوستا شناس معاصر- در رساله *سوشیانس* آورده است که سه پسر آینده زرتشت موعودهای نجات بخشی هستند که در هزاره آخر عمر جهان، به فاصله هزار سال از همدیگر، ظهور خواهند کرد: ۱- اوخشیت ارته: یعنی پرورانندہ قانون مقدس امروزه این نام را اوشیدریا هوشیدر گویند، و در کتب پهلوی به صورت خورشیتدر یا اوشیتر آمده است. گاه کلمه بامی را به آن افزوده، هوشیدر بامی می گویند، که به معنی هوشیدر درخشان است، ۲- اوخشیت نمه[1] یا اوخشیت نمنگه، یعنی پرورانندہ نماز و نیایش. امروزه آن را اوشیدر ماه یا هوشیدر ماه گویند، در واقع بایستی او شیدر نماز بگویند، زیرا کلمه نمنگه به معنی نماز است، ۳- استوت ارته[2] یعنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است(پور داوود، ۱۹۲۷، صص۱۲-۱۶ ؛ حسینی، ۱۳۷۸، صص۱۱۴- ۱۱۵).

در این گزارش ها، عمر دنیا دوازده هزار سال بوده و در سه هزاره پایانی عمر دنیا، سه منجی ظهور خواهند کرد. خرافه بودن این گزارش ها و شباهت آن ها به داستان های خیالی، امروزه مسأله ای آشکار و بدیهی است، چنان که عمر نوع انسان ها- و نه عمر دنیا- بیش از میلیون ها سال است و فسیل اجساد کشف شده انسان ها و آثار و اشیای به جای مانده از آنان، قدمتی بیش از پانصد هزار سال را نشان می دهد(طباطبایی،۱۴۱۷، ج۴، ص۱۴۰).

بنابراین چگونه می توان افسانه زرتشتیان را با روایت مجدد یکسان دانسته و این روایت را متأثر از اندیشه فلسفی ایرانیان باستان دانست؟ صرف مشابهت نمی تواند دلیلی بر تأثر حدیث مجدد به حساب آید، اساسا زمانی می توان دلیلی را در نقد روایت به کار بست که بتواند مطابقت حدیث را با خود در واقع تأیید کند(مسعودی، ۱۳۸۸، ص۲۳۴)، در این دلیل شهید مطهری چنین انطباقی برقرار نیست.

---

۱ -Ukhsyat nemah

۲ -Astvat ereta

ثانیا؛ عقیده انتظار ظهور مصلح موعود نه فقط اندیشه یک مکتب و دین خاص بلکه امری فطری و آرمانی بشری است که در تمام ادیان وجود دارد و به باور شهید صدر اعتقاد به موعود در میان ادیان ناشی از تبلیغات پیامبران (ع) بوده است(صدر، ۱۴۱۲، ج۲، ص۲۱۸). شهید صدر در نقد مستشرقانی که با اختصاص این اعتقاد به ادیان باستانی، سعی در انکار آن داشته اند، می نویسد: بر خلاف نظر مستشرقان این باور صحیحی است که ادیان به سبب وحی واحد الهی اتفاق نظر دارند(صدر، ۱۴۱۲، ج۲، ص۲۱۸). بنابراین اصل اعتقاد به ظهور مصلح از اصالت و حقیقتی در تمام ادیان و از جمله آیین زرتشت برخوردار بوده و در گذر زمان بسان بسیاری از حقایق، دستخوش تحریف و تغییر گردیده است.

ثالثا؛ بی گمان ظهور عالمان و بزرگان در طول تاریخ اسلامی نقش عمده ای در پیراستن دین از انحرافات و اعوجاجات داشته است و این بروز و ظهور و خدمات بزرگان دین اگر مقطعی و تنها محدود به برخی ادوار می بود اکنون جهان بشریت وارث میراث سترگی چون اسلام نبود، در جوامع روایی، روایاتی درباره ظهور عالمانی چنین حق پیشه گزارش شده است که می توان به استناد آن ها ادعا کرد که حدیث مجدد دارای احادیث شاهد بوده و اجمالا مضمون آن را تأیید می کنند، یکی از احادیثی که بیش از دیگر احادیث ظهور در این حقیقت دارد، روایتی است که کشی با سند خود از امام صادق(ع) از پیامبر(ص) نقل می کند: «

- بخاری، محمد بن إسماعیل (۱۴۰۱). ***صحیح البخاری***، لبنان، بیروت: دار الفکر.
- بحر العلوم، سید مهدی طباطبایی(۱۳۶۳ش)، ***الفوائد الرجالیة***، طهران: مکتبة الصادق.
- بروجردی، سید علی(۱۴۱۰ق)، ***طرائف المقال***، قم: مکتبة آیة الله العظمی المرعشی.
- بهائی، بهاء الدین محمد بن حسین عاملی(بی تا)، ***الوجیزة فی علم الدرایة***، بی جا: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع)، «الف».
- ـــــــــــــ ، (بی تا)، ***الکشکول***، بی جا: بی نا «ب».
- بیهقی، أحمد بن الحسین(بی تا)، ***معرفة السنن والآثار***، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ترمذی، محمد (۱۴۰۳)، ***سنن الترمذی***، تحقیق وتصحیح : عبد الرحمن محمد عثمان، لبنان، بیروت: دار الفکر.
- پور داوود، ابراهیم(۱۹۲۷)، ***سوشیانس موعود مزدیسنا***، بی جا: بی نا
- جلالی حسینی، سید محمد رضا(۱۴۱۲ق). «***مجددو المذهب و سماتهم البارزة***»، مجلة تراثنا، ج۲۸، صص۹۵-۱۰۶.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله بن محمد(بی تا)، ***المستدرک علی الصحیحین***، بیروت: دارالفکر.
- حر عاملی، محمد بن حسن(۱۴۰۹ق)، **وسائل الشیعه**، قم: مؤسسة آل البیت(ع).
- حسن، سعد محمد(بی تا)، ***المهدیة فی الاسلام منذ أقدم العصور حتی الیوم دراسة وافیة لتاریخها العقدی و السیاسی و الأدبی***، مصر: دار الکتاب العربی.
- حسینی، سید حسن(۱۳۷۸)، «موعود در آیین زرتشت»، ***مجله هفت آسمان***، پاییز و زمستان، شماره ۳ و ۴، ۱۰۷- ۱۲۲.
- حلبی، علی بن برهان الدین(۱۴۰۰ق)، ***السیرة الحلبیة فی سیرة الامین المأمون***، بیروت: دارالمعرفه.
- حموی، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله(۱۴۱۴ق)، ***معجم الادباء***، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- خزاز رازی، علی بن محمد(۱۴۰۱ق)، ***کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر***، قم: بیدار.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمدبن علی الخطیب(۱۴۱۷ق)، ***تاریخ بغداد***، بیروت: دار الکتب العلمیه.

- خطیب العمری، محمد بن عبد الله(۱۹۸۵ق)، ***مشکاة المصابیح***، بیروت: المکتب الإسلامی.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی(۱۴۱۳)، ***معجم رجال الحدیث***، قم: مرکز نشر آثار شیعه.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد(۱۴۰۷ق)، ***تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام***، بیروت: دار الکتاب العربی.
- ـــــــــــ ، (۱۴۰۶ق)، ***سیر أعلام النبلاء***، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- رازی، محمد بن ادریس بن منذر تمیمی(۱۳۷۱ق)، ***الجرح و التعدیل***، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
- زبیدی، محمد مرتضی(۱۴۱۴ق)، ***تاج العروس من جواهر القاموس***، بیروت: دارالفکر.
- سخاوی، عبد الرحمن(بی تا)، ***المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهرة علی الالسنة***، بی جا: دار الکتاب العربی.
- سید رضی، محمد بن حسین(۱۳۸۰)، ***المجازات النبویة***، قم: دار الحدیث.
- سید مرتضی، علی بن حسین علم الهدی(۱۴۱۵ق)، ***الانتصار***، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- ـــــــــــ ، (۱۴۱۷ق)، ***مسائل الناصریات***، طهران: رابطه الثقافة والعلاقات الإسلامیة مدیریة الترجمة والنشر.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر(بی تا)، ***جامع الصغیر***، بیروت: دارالفکر «الف».
- ـــــــــــ ، (بی تا)، ***جمع الجوامع***، بی جا: بی نا، «ب».
- ـــــــــــ ، (۱۴۰۴ق)، ***الدر المنثور فی تفسیر المأثور***، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی.
- ـــــــــــ ، (بی تا)، ***مرقاة الصعود إلی سنن أبی داود***، بی جا: بی نا، «ج».
- صدر، سید محمد(۱۴۱۲)، ***تاریخ الغیبة***، بیروت: دار التعارف.
- صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه(۱۳۷۶ش)، ***الامالی***، قم: مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعثة.
- ـــــــــــ ، (۱۳۹۸ق)، ***التوحید***، قم: جامعه مدرسین.
- ـــــــــــ ، (۱۳۶۲ش)، ***الخصال***، قم: جامعه مدرسین.
- ـــــــــــ ، (۱۳۸۵ق)، ***علل الشرائع***، نجف: منشورات المکتبة الحیدریة.
- ـــــــــــ ، (۱۳۹۵ق)، ***کمال الدین و تمام النعمة***، تهران: اسلامیه.
- ـــــــــــ ، (۱۳۶۱ش)، ***معانی الأخبار***، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- صفدی، خلیل بن أیبک بن عبد الله(۱۴۲۰ق)، ***الوافی بالوفیات***، بیروت: دار إحیاء التراث.
- طباطبایی، محمد حسین(۱۴۱۷)، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن(۱۴۰۴ق)، ***اختیار معرفة الرجال***، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- ـــــــــــــ ، (۱۴۱۴ق)، ***الأمالی***، قم: دارالثقافة.
- ـــــــــــــ ، (۱۳۶۵ش)، ***تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة***، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ـــــــــــــ ، (۱۴۱۱ق)، ***الغیبة***، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
- طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن محمد(۱۴۱۵ق)، ***المعجم الاوسط***، بی جا: دار الحرمین.
- طیبی، شرف الدین الحسین بن عبد الله الطیبی (۱۴۱۷)، ***شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بـ «الکاشف عن حقائق السنن»***، ریاض: مکتبة نزار مصطفی الباز
- عجلونی، اسماعیل بن محمد(۱۴۰۸ق)، ***کشف الخفاء***، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- عجلی، احمد بن عبدالله بن صالح(۱۴۰۵ق)، ***معرفة الثقات***، المدینة: مکتبة الدار.
- عراقی، زین الدین(بی تا)، ***طرح التثریب***، بی‌جا: بی‌نا.
- عسکری، سید مرتضی(۱۳۸۲ش)، ***نقش ائمه در احیای دین***، تهران: مرکز فرهنگی انتشارات منیر.
- عظیم آبادی، محمد شمس الحق(۱۴۱۵ق)، ***عون المعبود***، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- غفاری، علی اکبر(۱۳۶۹ش)، ***دراسات فی علم الدرایة***، تهران: جامعة الإمام الصادق (ع).
- فراهیدی، خلیل بن احمد(۱۴۱۰)، ***العین***، قم: هجرت.
- فتنی الهندی، محمّدطاهر بن علی(بی تا)، ***تذکرة الموضوعات*** بی‌جا، بی‌نا.
- فیومی، احمد بن محمد(۱۴۱۴)، ***المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی***، قم: موسسه دار الهجرة
- قاضی نور الله، نور الله بن شریف الدین شوشتری(۱۴۰۹ق)، ***احقاق الحق و ازهاق الباطل***، مقدمه و تعلیقات: آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی.
- ـــــــــــــ ، (بی تا)، ***الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة***، تهران: چاپخانه نهضت.
- قرطبی، محمد بن احمد(۱۳۶۴ش)، ***الجامع لأحکام القرآن***، تهران: ناصرخسرو.

- قمی، عباس(بی تا)، ***الکنی و الالقاب***، طهران: مکتبة الصدر.
- کرستین سن، آرتور(۱۳۶۸ش)، ***ایران در زمان ساسانیان***، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب
- کشی، محمد بن عمر(۱۴۰۹ق)، ***رجال الکشی -إختیار معرفة الرجال-***، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
- مری بویس، نورا الیزایت(۱۳۷۴)، ***تاریخ کیش زرتشت***، ترجمه همایون صنعتی زاده، بی جا: انتشارات توس.
- مبارکفوری، عبد الرحمان بن عبد الرحیم(۱۴۱۰)، ***تحفة الأحوذی***، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ـــــــــــــــ، (۱۴۰۴)، ***مرعاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح***، هند: إدارة البحوث العلمیة والدعوة والإفتاء
- متقی هندی، علاءالدین علی(۱۴۰۹ق)، ***کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال***، بیروت: مؤسسة الرساله.
- ـــــــــــــــ، (بی تا)، ***سلافة العصر فی محاسن الشعر بکل مصر***، بی جا: بی نا
- مجلة البیان (۱۴۰۶)، ***«التجدید فی الإسلام»***، بی جا: بی نا.
- مزی، جمال‌الدین یوسف(۱۴۰۶ق)، ***تهذیب الکمال***،بیروت: مؤسسة الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر(بی تا). ***اوزان المقادیر***، قم، کتابفروشی بصیرتی
- ـــــــــــــــ، (۱۴۰۳ق)، ***بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار***، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مختاری، رضا(۱۳۸۲ش)، ***«حدیث مجدد»***، مجله علوم حدیث، ۲۸، شماره دوم، صص ۹۷-۱۱۳
- مدنی شیرازی، سید علی(۱۴۱۵ق)، ***ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین***، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- مسعودی، عبد الهادی(۱۳۸۸)، ***وضع و نقد حدیث***، تهران: سمت.
- مطهری، مرتضی(۱۳۸۱)، ***مجموعه آثار***، مجلدات ۹، ۲۱، ۲۵، تهران: صدرا
- مفید، محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی(۱۴۱۴ق)، ***الاختصاص***، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، «الف».

- ـــــــــــــ ، (۱۴۱۴ق)، ***الامالی***، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، «ب».
- مناوی، محمد عبدالرؤوف(۱۴۰۵ق)، ***فیض القدیر شرح الجامع الصغیر***، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- نوری طبرسی، میرزا حسین(۱۴۰۸ق)، ***مستدرک الوسائل***، لبنان: مؤسسة آل البیت (ع) لإحیاء التراث.
- نووی، محی الدین بن شرف(بی تا)، ***المجموع شرح المهذب***، بیروت: دارالفکر.